

نگاهی به

دستور زبان فارسی امروز

پروین تاج بخش

دست دهد که بتوانم آن مطالب را یکجا فراهم آورده، به صورت نوشته‌ای به پیشگاه مؤلف گرانقدر تقدیم نمایم؛ باشد که به دیده قبول بنگرند و در چاپ‌های بعد لحاظ فرمایند و مواردی را هم که بر صواب نیافتند، از روی کرم به دیده اغماض در آن نگرند.

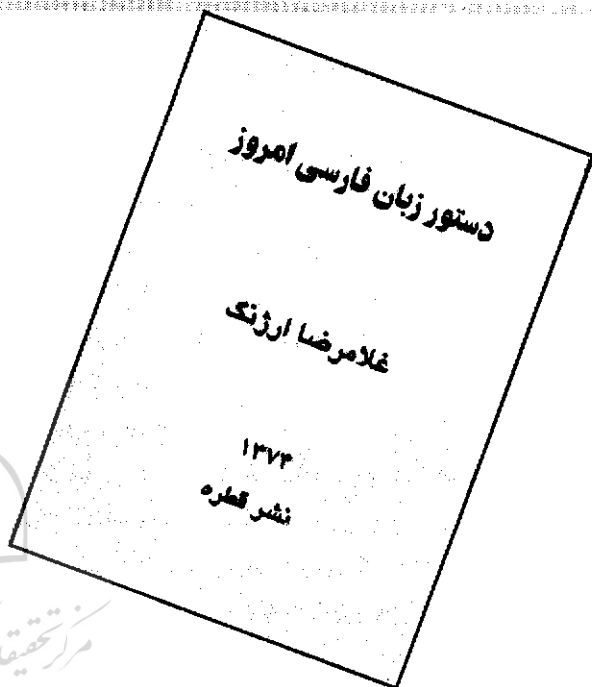
مؤلف در صفحه نخست اثر، «جمله» را چنین تعریف می‌کند: «کوتاه‌ترین مجموعه سازمان یافته‌ای که بتواند مطلبی را برساند، جمله نامیده می‌شود». در صفحه ۳۰ و ۴۲ کتاب نیز این تعریف را قید کرده‌اند؛ متنها در ص ۴۲، آن را اصلاح نموده‌اند. این تعریف با دو اشکال مواجه است:

الف) جمله همیشه مجموعه‌ای از کلمات نیست، بلکه ممکن است فقط یک کلمه باشد؛ مانند سلام، بیا، نه، آفرین و...

ب) تنها جمله نیست که مطلبی را می‌رساند؛ بلکه کلمه و گروه‌ها نیز مطلبی را بیان می‌کنند، با این تفاوت که جمله مقصود را کامل و مفید بیان می‌کند.

در ص ۱۰ کتاب در زیر عنوان «اسم و گروه اسمی» مؤلف چنین تعریفی به دست می‌دهند:

«اسم و گروه اسمی، کلمه یا گروهی از کلمات است که نقشی از قبیل نهاد یا مفعول را به عهده گرفته یا منادا شده است؛ یا «ی» نشانه‌نکره گرفته است». به تعبیر دیگر ایشان با بیان نشانه‌های اسم و گروه اسمی قصد دارند خواننده اثر را بیشتر با ویژگی‌های اسم آشنا نمایند، اما به دلیل این که نشانه‌های اسم را



دستور زبان فارسی امروز، غلامرضا ارزنگ، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۴، ۱۷۶ ص.

دستور زبان فارسی امروز، عنوان اثری است که مؤلف ارجمند جناب آقای غلامرضا ارزنگ آن را با گرایش و دید نسبتاً جدیدی به دستور زبان فارسی امروز نوشته‌اند. مؤلف در این اثر به مطالب، نکات و اصطلاحاتی اشاره کرده‌اند که تا حدی حاکی از نگرش تازه، اندیشه نو و قلم توانمند ایشان به قصد علمی کردن دستور زبان فارسی است. و به حق باید ایشان را در زمره آن دسته از دستورنویسان پیشروی قلمداد کرد که دوستدار اصلاح ساختار کهنه دستور زبان و ارائه آن به صورتی علمی ترند. نگارنده چندین بار این اثر را خوانده است و آن را مأخذ ارزشمندی می‌داند و پیوسته برای تدریس دستور به آن رجوع می‌کند. در اثنای مطالعه اثر به مطالبی برمی‌خوردم که با دانش دستوری ام تراز نمی‌آمد. بدین سبب تصمیم گرفتم نظر خود را در حاشیه کتاب یادداشت کنم، تا شاید روزی فرصتی

«این علامت از عربی گرفته شده است و معمولاً برای جمع غیرجاندار به کار می‌رود: اشتباهات، اثرات، تعلیمات. پاره‌ای از کلمات فارسی را نیز با این علامت جمع بسته‌اند: پیشنهادات، باغات، دهات، گمرکات، فرمایشات». در اینجا لازم است به دو نکته دربارهٔ جمع با «ات» اشاره کنم:

یکی اینکه برخی از دستورنویسان را عقیده بر آن است که «ت» یا «ات» در بعضی از لهجه‌های ایرانی شمال شرقی مانند سغدی، یغناوی و آسی علامت جمع بوده است. نکتهٔ مهم این است که، این علامت در این زبان‌ها مفهوم مجموعه را دربر داشته است؛ نظیر شمیرانات، لواسانات و باغات که در ذهن فارسی‌زبانان دلالت دارند بر اجزای مجموعه‌ای که نزدیک به هم باشند و مفهومی غیر از شمیران‌ها و باغ‌ها را به ذهن بیاورند.

نکتهٔ دوم اینکه هرچند در نشر فارسی امروز کلمهٔ «پیشنهادات» و «فرمایشات» به کار می‌رود، بهتر آن بود که مؤلف یادآور می‌شد که کلمه‌هایی که اصل فارسی دارند، بهتر است با «ات» جمع بسته نشوند.^۶

مؤلف در ص ۱۹، در توضیح «نقش‌های ضمیر شخصی جدا» کلمه‌ای را که بعد از حرف اضافه آمده، «مفعول» نامیده است. حال آنکه در یک سطر بعد و نیز در ص ۲۱، در زیر عنوان «نقش دستوری ضمیر پیوسته» همین کلمه را «متمم» به شمار آورده‌اند. این اشکال با توجه به توضیحی که دربارهٔ مفعول صریح و غیر صریح در ص ۲۱ داده‌اند و آنچه که دربارهٔ نقش‌های اجباری (نهاد، مسند، مفعول و متمم) گفته می‌شود، فهم موضوع را دشوار کرده است؛ به طوری که به آسانی نمی‌توان به منظور مؤلف پی برد. با توجه به مطالب صفحات ۲۱، ۳۷، ۳۸ گویا منظور ایشان از متمم، نقش‌های اختیاری است که اگر از جمله حذف شود، جمله ناقص نمی‌شود، در صورتی که اگر متمم اختیاری از جمله حذف شود، جمله ناقص می‌گردد:

من با او جنگیدم ← متمم اجباری

علی یا دو چرخه از خانه به مدرسه رفت ← متمم اختیاری

ولی ساده‌ترین بود که ایشان نیز مثل اغلب دستورنویسان

به طور کامل بیان نکرده‌اند، در ادای حق مطلب نیز موفق نبوده‌اند.^۱ زیرا ابتدا بهتر بود نشانه‌های کامل اسم و گروه اسمی را با نمونه مثال‌هایی مرقوم می‌داشتند، سپس در بخش‌هایی نظیر عنوان «زیر نقش‌ها» به طور مفصل دربارهٔ آن توضیح می‌دادند.

در ص ۱۱ دربارهٔ «اسم خاص» آمده است: «اسم خاص، اسمی است که مفهوم آن از نظر شنونده روشن و معلوم است: رستم، رخس، پرویز، تهران». چنین به نظر می‌رسد تعریفی که مؤلف در خصوص اسم خاص، ارائه می‌دهند تعریف «اسم صریح» باشد، نه تعریف اسم خاص.

ولی به جرأت می‌توان گفت: «اسم خاص اسم، صریحی است که برای یک فرد و یا یک چیز وضع شده باشد».^۲

در ص ۱۳ کتاب می‌خوانیم: «کلماتی از قبیل آقا، نوکر، خانم، پیشخدمت و فتودال و... با آن که بر جاندار دلالت دارند، منحصرأباً با جمع بسته می‌شوند». و بعد کلمات خانم، بچه، فتودال و سرگرد را با جمع می‌بندند و به عنوان شاهد مثال می‌آورند. به تحقیق اگر بگوییم کلمات فوق با «ها» جمع بسته می‌شوند، پذیرفتنی نیست. کلماتی مثل «آقا» و «نوکر» به کرات در زبان فارسی با «ان» جمع به کار می‌روند و به صورت «آقایان» و «نوکران» بر سر زبانند.^۳

در ص ۱۴ کتاب به دنبال بحث جمع کلمات یا «ان» آمده است: «در کلماتی که به «ا» یا «و» ختم می‌شوند، اغلب به جای «ان»، «یان» می‌آید: مهرویان، دانشجویان، آشنایان، گدایان». بعد اضافه شده است که کلماتی نظیر ابروان، بازوان، زنان، بانوان و نیز سالیان و نیاکان استثنا هستند. دربارهٔ واژه «نیاکان» گفتنی است که این واژه در اصل پهلوی «نیاك» بوده که با «ان» جمع بسته شده و مبدل به «نیاکان» شده است.^۴

همچنین در کلماتی نظیر گیسو، زانو، بانو، آهو و... که به «II» ختم می‌شوند، باید توجه داشت که اگر این کلمات با تکرارهایی که با واکه شروع می‌شوند، از جمله «ان» جمع، کسرهٔ اضافه و «ی» نسبت ترکیب شوند، به ناچار به یک همخوان میانجی نیاز پیدا می‌کنند.^۵ به عبارت ساده‌تر چون در زبان فارسی التقای مصوت‌ها وجود ندارد، در این گونه کلمات مصوت بلند، به مصوت کوتاه تبدیل می‌شود و بین دو مصوت، یک صامت میانجی می‌آید:

gišo-v-ān یا aho-v-ān

کلمهٔ «سال» هم که با «یان» جمع بسته می‌شود، مختوم به «ا» و «و» نمی‌باشد.

در همین صفحه دربارهٔ علامت جمع «ات» گفته شده است:

۱. جهت اطلاع بیشتر از نشانه‌های کامل اسم و گروه اسمی، ر. ک: گفتارهایی دربارهٔ دستور زبان فارسی، دکتر خسرو فرشیدورد، ص ۲۱۱ به بعد.

۲. عبدالرسول خیام‌پور، دستور زبان فارسی، ص ۳۱.

۳. ر. ک: محمدجواد شریعت، دستور زبان فارسی، ص ۱۹۹.

۴. همان، ص ۲۰۱.

۵. دکتر مهری باقری، مقدمات زبان‌شناسی، ص ۲۱۰.

۶. ر. ک: ابوالحسن نجفی، غلط‌نویسم، ذیل جمع «ات».

جمله دارند و اغلب در جمله با نقش نهادی و متممی ظاهر می‌شوند:

دردم گرفت ← برای من حالت درد به وجود آمد: ضمیر در نقش متممی.

بسمان است ← برای ما بس است: ضمیر در نقش متممی.

لجش گرفت ← اولجش گرفت: ضمیر در نقش نهادی.

در بعضی از این گونه فعل‌ها، گاهی اسمی که خارج از دستگاہ فعل است، مسندالیه می‌گردد:

یادم رفت ← حرف شما یادم رفت؛ یادم آمد ← سخنان شما یادم آمد

در سطر سوم صفحه ۲۲ مثالی به صورت «او خودش را گم کرده است» آمده که معلوم نیست هدف مؤلف گرامی از این مثال چیست. اگر هدف ایشان از این مثال، نشان دادن نقش بدلی کلمه «خودش» است، این کلمه «بدل» نیست، بلکه نقش مفعولی دارد و اگر گمان کرده‌اند که این جمله می‌تواند مثالی دیگر بر ضمیر مشترک در نقش مفعولی باشد، به حق باید گفت از مثال‌های مفعولی به حدی جدا افتاده که نامربوط به نظر می‌رسد.

در ص ۲۴ در تعریف حرف اضافه آمده است: «حرف اضافه کلمه‌ای است که نقش اسم یا ضمیر یا گروه اسمی را که همراه آن آمده، نشان می‌دهد».

بی تردید تعریفی که ایشان از حرف اضافه به دست می‌دهند، درست است. اما مثالی را که در دو سطر بعد می‌آورند، تا حدی فهم موضوع را مشکل می‌کند. ایشان در ادامه بحث خود می‌نویسند:

«حرف اضافه گاهی نقش کلمه‌ای را نسبت به فعل نشان می‌دهد: به اصفهان رفتم، پرویز را دیدم. و گاهی رابطه آن را با کلمه دیگر بیان می‌دارد: دوست نادان، برادر فریدون».

بی شک مثال اول را می‌پذیریم؛ اما مثال دوم (پرویز را دیدم) پذیرفتنی نیست. زیرا برای روشن کردن نظام دستوری و نوشتن دستوری قاعده مند و ساده کردن کار آموزش بهتر است «رای نقش نمای مفعولی» را حرف اضافه نکنیم و بگذاریم

می‌نوشتند: متمم بر دو نوع است: اجباری و اختیاری. و اصطلاح «مفعول» را فقط برای «مفعول رایی» به کار می‌بردند.

در ص ۱۹، در زیر عنوان «وابسته‌های ضمیر شخصی جدا» مؤلف به وابسته‌های ضمیر شخصی جدا اشاره کرده‌اند؛ ولی به وابسته‌هایی که این ضمیر نمی‌توانند داشته باشند، هیچ اشاره‌ای نشده است. چه خوب بود نویسنده محترم، ضمن توجه به وابسته‌های ضمیر شخصی جدا، این نکته را نیز یادآور می‌شدند که این ضمیر در عین حال که مضاف الیه یا شبه مضاف الیه نمی‌گیرند، بلافاصله بعد از آنها، صفات عددی و مبهم و تعجب نیز نمی‌آید.^۷

در ص ۲۰ بحثی با عنوان «نقش دستوری ضمیر پیوسته» در چهار عنوان درج شده، که مورد اول آن درباره «نقش دستوری ضمیر پیوسته» همراه با فعل غیر شخصی است. اما نکته درخور توجه این است که مؤلف عنوان بحث را «نقش دستوری ضمیر پیوسته» نام نهاده که موضوعی بحث انگیز است و خواننده انتظار دارد که مؤلف با آوردن مثال‌هایی درباره نقش دستوری ضمیر پیوسته به فعل‌های لازم یک شخصه - که خود از آنها با عنوان فعل غیر شخصی نام می‌برند - توضیح دهند.

اصطلاح «فعل غیر شخصی» برای فعل‌هایی نظیر «حیفم می‌آید»، «خوشش آمد»، «خواهیم برد»، «خنده‌ام گرفت» و... درست به نظر نمی‌رسد. زیرا شخص فعل در این گونه فعل‌ها مشخص است، فقط به جای اینکه به فعل بچسبید، به جزء اول فعل چسبیده است. اصطلاح «فعل غیر شخصی» در مورد افعالی نظیر «باید رفت»، «شاید گفت» و «می‌شود دید» درست است که بر شخص معینی دلالت نمی‌کنند.^۸

در مورد آن فعل‌ها اصطلاح «افعال لازم یک شخصه» درست تر به نظر می‌رسد؛ زیرا فعل این افعال فقط به صورت سوم شخص مفرد به کار می‌رود و ضمیر پیوسته که در این گونه ساخت‌ها به جای «شناسه» به کار می‌روند، شخص فعل را نشان می‌دهند.^۹

دکتر خانلری این گونه افعال را «فعل ناگذر» نامیده‌اند که خاص بیان حالتند.^{۱۰}

دکتر فرشیدورد آنها را «فعل‌های مرکب ضمیری» نامیده‌اند^{۱۱} و معتقدند که باید در چنین جمله‌هایی من یا مانند آن را مسندالیه گرفت: لجش گرفت ← اولجش گرفت.

اما دکتر شریعت این افعال را «افعال مرکبی» می‌دانند که به جای ضمیر فاعلی یا شناسه فعل که باید در آخر فعل بیاید، ضمیر مفعولی متصل بعد از قسمت اول آن افعال می‌آید.^{۱۲} به هر حال عناصر این گونه ساخت‌ها، جایگاه ویژه‌ای در

۷. ز. ک: گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی، ص ۲۴۹ به بعد.

۸. دکتر حسن انوری، دکتر حسن احمدی گیوی، دستور زبان فارسی، ص ۷۶.

۹. همان، ص ۲۹.

۱۰. دکتر پرویز خانلری، تاریخ زبان فارسی، ص ۱۷۶.

۱۱. ز. ک: جمله و تحول آن در زبان فارسی، ص ۱۳۹.

۱۲. محمد جواد شریعت، دستور زبان فارسی، ص ۱۲۸.



نقش نمای مفعولی، نمایاندن نقش مفعول را بر عهده داشته باشد. و بایکی دانستن این دو مقوله که به خوبی در نظام دستوری ما، جای خود را یافته اند، موضوع را به سمت و سویی دیگر نکشانیم.

همچنین آوردن این توضیح در کنار کسره اضافه، خالی از فایده نیست: «کسره اضافه یک تکواژ وابسته است که بین دو اسم یا بین یک اسم و یک صفت، نسبت اضافی یا نسبت وصفی برقرار می کند: دوست نادان، برادر من».

در ص ۲۶: در مورد مثال «به مجرد رسیدن نامه حرکت خواهم کرد» بهتر بود در جانشین سازی به جای «به» از حرف اضافه «با» استفاده می کردند؛ زیرا امروزه هیچ فارسی زبانی نمی گوید: به رسیدن نامه حرکت خواهم کرد. بلکه می گوید: با رسیدن نامه حرکت خواهم کرد.

در بررسی ساختمان حرف اضافه گروهی می خوانیم:

«ممکن است در بعضی موارد جای حرف اضافه اول خالی باشد، ولی امکان آمدن آن وجود دارد». باید خاطر نشان کرد که در زبان فارسی امروزه به دلیل کم کوشی و سعی در اقتصاد زبان، در اغلب حروف اضافه گروهی، تمایلی به حذف حرف اضافه ساده هست. برای مثال در عبارت های «به غیر از تو کسی نیامده بود»، «به جز شما کسی را نمی شناسم»، «از برای دیدار آمده ام»، «از پی او رفتم» و... با حذف حرف اضافه «به» و «از» جمله درست است.

در ص ۳۶ در زیر عنوان «مسند» می خوانیم: «در جمله پرویز در خانه نیست، خانه که معمولاً متمم فعل است، با حرف اضافه در نقش مسندی را به عهده گرفته است. و اگر کسی فرض کند که این جمله در اصل به صورت «پرویز در خانه نیست» بوده، و حاضر مسند آن بوده است، باز چون کلمه حاضر حذف شده، در خانه به جانشینی و نمایندگی آن، مسند به حساب می آید». به نظر نگارنده شایسته است برای پرهیز از ایراد و اشکال های دستوری برای جمله های ربطی و اسنادی معیار مشخصی وضع کنیم، تا از این سرگردانی که «خانه» در جمله «پرویز در خانه نیست» متمم است، یا نه، رهایی بیایم.

در جمله بالا «خانه» نقش متممی دارد؛ زیرا فعل چنین جمله هایی حالت اسنادی ندارد. اما در جمله هایی مثل «آن کتاب از من است» چون رابطه هنوز مفهوم اسنادی خود را از دست نداده، پس جمله می تواند اسنادی باشد. از سوی دیگر می دانیم که فعل های اسنادی ناگذرند، و در صورتی که مفهوم فعلی داشته باشند، به متمم اختیاری نیاز دارند. و تفاوت عمده آنها با مسند در همین جاست که مسند از ارکان اصلی کلام است

و قابل حذف نیست، ولی متمم این گونه فعل ها را می توان حذف کرد.

نکته دیگر این است که مؤلف محترم در تعیین نقش مسندی اغلب جمله ها به زیر ساخت جمله توجه دارند و با تأمل در زیر ساخت جمله، نقش دستوری کلمات را بیان می کنند؛ حال آنکه آسان تر آن است که در تعیین نقش کلمات با توجه به روساخت کلام عمل کنیم.

نویسنده در ص ۷۰ درباره صفت های مبهم و نقش هر یک نکاتی را مطرح می فرمایند که بسیار مفید است؛ بویژه که با رسم نمودار به تشریح وابسته های پیشین و پسین عبارت ها نیز می پردازند. در همین صفحه درباره مورد استعمال «همه» به عنوان صفت پیشین می خوانیم: «هرگاه تنها به کار رود یا هسته یک گروه باشد، در حکم اسم است: «همه آمدند. همه مردم آمدند، مردم همه آمدند».

این گفته درباره مثال های اول و سوم درست است. در مثال دوم با عبارت «همه مردم آمدند» با توجه به نمودار گویا سهوی واقع شده، و آن اینکه مؤلف «همه» را اسمی دانسته که «مردم» مضاف الیه آن است. چنین به نظر می رسد در مثال همه مردم آمدند، واژه «همه» در اصل صفت مبهم در مقام وابسته پیشین برای لفظ «مردم» است. همانطوری که در عبارت زیر نیز «همه» می تواند در نقش صفت مبهم برای «کلمات» باشد، «همه کلمات از کهنه و نو، به کار نویسنده می آیند».^{۱۳}

در ص ۷۸، نمای کلی از انواع صف های بیانی ارائه شده که بسیار جالب و آموزنده است. با کمی دقت می توان از طول مطالب کاست و مسواری را در هم ادغام کرد. برای نمونه می توان صفات دارندگی مانند هنرمند، دانشمند، پیشه ور، رنجور، و صفات آمیختگی، مانند زهر آگین، شرمگین، بیمناک، و صفات نگهبانی، مانند باغبان و مرزبان را با اندک تسامحی صفت فاعلی گرفت.^{۱۴}

در ص ۹۷ آمده است: «فعل های لازمی که همیشه به صورت متعدی هستند و نمی توان از آنها متعدی ساخت، مانند مردن، زیستن، ایستادن، ماندن، آمدن و خفتن».

باید متذکر شویم که برخی از افعال ناگذر مانند «افتادن و رفتن و ماندن» با افزودن «اند» یا «آیند» متعدی نمی شوند؛ شکل گذرای آنها عبارت است از: انداختن، بردن، گذاشتن

۱۳. به نقل از کتاب: نگارش و دستور زبان فارسی، سال چهارم، آموزش متوسطه، رشته علوم انسانی، ص ۱۰۳.

۱۴. دکتر شریعت نیز نگهبان را نوعی صفت فاعلی می داند. ر. ک: دستور زبان فارسی، ص ۲۷۳.

یا نگه داشتن.

مضاف الیه، رای مفعولی، «ی» نکره و پسوند «تر» و ... نگیرد.
ج: در این صورت فقط افعالی مرکب هستند که در آنها،
فعل با جزء یا اجزای قبل از خود جوش خورده باشد؛ مانند
دوست داشتن».

البته باید به یاد داشت که معیار در گسترش پذیری کاربرد
ترکیبات در زبان معیار امروز است. بدین ترتیب فعل «سوگند
خوردن» ساده است، نه مرکب. علی باز همان سوگند را
خورد. علی سوگند سختی خورد.

پس بین دو جزء فعل مرکب هیچ عنصر زبانی فاصله
نمی اندازد.^{۲۰} (ضمیر مستثنا است)
دوست داشتن ← دوستش دارم
لخت کردن ← لختش کردم

در جدول ص ۱۰۷ که ساختن فعل لازم را با فعل کمکی
«کردن» نشان می دهد، گویا با توجه به عنوان های جدول
اشباهی رخ داده است. باید فعل های «فرار دادن»، «رم دادن» و
«پرواز کردن» را در زیر عنوان متعدی، و فعل هایی را که در این
قسمت درج شده، به زیر عنوان «لازم» برد.

در جدول ص ۱۰۸، در بخش ساختن فعل متعدی با فعل
کمکی «زندن»، فعل «تلفن زدن» را در زیر عنوان «متعدی» ذکر
کرده اند که «لازم» است: من به او تلفن زدم.
و در مورد فعل «زنگ زدن تلفن یا در» باید گفت: «زنگ زدن
تلفن» لازم است و «زنگ زدن در» متعدی است: «تلفن زنگ
می زند». «زنگ در را زدند و فرار کردند».

در همین صفحه در بخش ساختن فعل متعدی با فعل «زندن»
مؤلف طرف راست جدول، یعنی قسمت متعدی را بدون عنوان
و ذکر فعل خالی گذاشته اند و فعل «دور زدن» را در زیر عنوان

۵. گفتنی است متعدی فعل ایستادن در متون قدیم به کار رفته است:
«حسنک را به پای دار آوردند و پیکان را ایستانیده بودند که از بغداد
آمده اند». تاریخ بیهقی، ذکر بردار کردن حسنک، ص ۲۳۴.

۶. دکتر وحیدیان این گونه فعل ها را «بسیط» دانسته و اصطلاح «تجزیه ای»
را در مورد آنها به کار می برند. ر. ک: مجله رشد ادب فارسی، ش ۵۰،
سال ۱۳، بهار ۷۸.

۷. آنچه را که مؤلف ملاک فعل مرکب عنوان می کنند، دکتر وحیدیان همین
معیار را ساده ترین راه تشخیص فعل مرکب از فعل بسیط می دانند.
ر. ک: همان.

۸. مجله رشد ادب فارسی، سال ۱۳، ش ۵۰.

۹. دکتر انوری نیز در کتاب دستور زبان (۱) بر این نکته تأکید دارند. ر. ک:
دستور زبان (۱)، ص ۳۱، انتشارات سمت، ۱۳۷۵.

۲۰. برای مطالعه بیشتر ر. ک: مجله رشد ادب فارسی، سال ۸، ش ۳۵، مقاله
دکتر محمدرضا باطنی و ر. ک: دکتر باطنی، توصیف ساختمان دستوری
زبان فارسی، ص ۸۰.

در فهرست افعال بالا نیز برخی فعل ها را می توان متعدی
ساخت؛ مثل مردن ← میراندن، این نکته را می توان درباره
متعدی کردن فعل «مردن» در جدول ص ۹۸ نیز لحاظ کرد. و
برای برخی دیگر نیز می توان به صورت معادل، متعدی هایی را
ذکر کرد:

ایستادن^{۱۵} ← برپا کردن؛ آمدن ← آوردن؛ خفتن ←
خواباندن؛ ماندن ← گذاشتن

در ص ۱۰۵ زیر عنوان «فعل مرکب» می خوانیم: «اسم هایی
که در ساختن فعل مرکب به کار می روند، قبل از آن که با فعل
ترکیب شوند، مفعول یا متمم فعل یا قید فعل بوده اند، می توان
باز هم آنها را به همان صورت در آورد و حتی بین آن اسم ها با فعل
فاصله انداخت». در همین صفحه می خوانیم: «در زبان فارسی
امروز گرایش چشمگیری به استفاده از گونه مرکب فعل به جای
صورت ساده آن فعل پدید آمده است؛ به طوری که به جای
بسیاری از فعل های ساده، صورت مرکب آن را با اسمی از آن و
یک فعل کمکی (همکرد) ساخته شده، در همان معنا به کار
می برند».

بحث درباره «فعل مرکب» از مهم ترین مباحث دستور زبان
فارسی است و آنچه را که مؤلف در کتاب خود به عنوان فعل های
مرکب ذکر کرده اند، اغلب فعل هایی است که با یکی از ارکان
اصلی (مفعول، متمم و مسند) یا وابسته قید (قید و ...) در کنار
هم جای گرفته اند. این اجزا جز معدودی - با هم روابط نحوی
دارند و مرکب نیستند.^{۱۶} همچنین در ص ۱۱۰ در بخش
یادآوری، می خوانیم: «جزء اسمی فعل مرکب و فعل گروهی
می تواند صفت یا مضاف الیه بگیرد. یا دارای جمله پیر و موصول
باشد. بدین ترتیب بین جزء اسمی فعل مرکب با فعل همکرد
فاصله می افتد: او سوگند خورد ← او سوگند سختی خورد. او
مورد تعرض قرار گرفت ← او مورد تعرض دوست و دشمن
قرار گرفت».^{۱۷}

دکتر وحیدیان کامیار، ضمن ارائه معیارهایی بر اساس
زبان شناسی در مورد تشخیص فعل مرکب چنین می نویسد^{۱۸}:
«عدم توجه به معیارهای صحیح باعث شده که دستور نویسان در
این مورد به میل و نظر شخصی خود عمل کنند؛ لذا آنچه را فعل
مرکب گرفته اند، اغلب فعل بسیط است با مفعول یا متمم یا
مسند یا قید یا جزء اینها. در صورتی که معیار ساده برای
تشخیص فعل مرکب این است که:

الف: جزء اسمی فعل مرکب، نقش نحوی نداشته باشد.^{۱۹}
ب: جزء قبل از فعل گسترش پذیر نباشد؛ یعنی صفت،

فعل لازم درج کرده اند. فعل «دور زدن» متعدی است نه لازم؛ لطفاً دور نزنید ← میدان را (مفعول)

خیابان را دور زد ← خیابان را (مفعول)

در جدول ص ۱۰۹ در بخش ساختن فعل متعدی با همکرد «رفتن»: دو فعل «لورفتن» و «هرزرفتن» را در بخش لازم درج کرده اند و بخش متعدی را خالی گذاشته اند. شکل متعدی این دو فعل عبارتند از: «لو دادن» و «هرز دادن».

در ص ۱۱۵ آمده است: «به علاوه بعضی از مصدرها، بن ماضی یا بن مضارع ندارند و برای ساختن ماضی یا مضارع، از مصدرهای معادل آنها استفاده می شود: باشیدن ← باش (بن مضارع)؛ بودن ← بود (بن ماضی)». این مطلب را به صورتی دیگر در ص ۱۱۹ نیز تکرار کرده اند.

گفتنی است که مصدر «باش» هم، «بودن» است، و «باشیدن» مصدر جعلی و ثانوی آن است. درست مانند «تازیدن» که مصدر ثانوی «تاختن» است.

باید توجه داشت که در اکثر زبان های دنیا، فعل «بودن» بی قاعده است؛ مثلاً در زبان انگلیسی am is are was were صیغه های «tobe» هستند و اگر بگوییم مصدر «باش»، باشیدن است، درست مانند این است که بگوییم، مصدر «tois»، «is» است.^{۲۱}

اصطلاحاتی که نویسنده در بیشتر قسمت های کتاب به کار گرفته، اصطلاحات نسبتاً مناسبی است. اصطلاحاتی نظیر «شبه جمله دو گانه»، «جمله های قالبی غیر شخصی»، «زیرنقش های گروه اسمی»، «پیوندهای وابستگی» و... اما در ص ۱۱۷ کتاب، «فعل های تمیز گیر» اصطلاح مناسبی نیست و خواننده را یاد بحث تمیز عربی می اندازد. بهتر است به جای آن از تعبیر بایسته «مکمل» استفاده کرد.

در ص ۱۴۷ می خوانیم: «جمله ای که مطلب و مقصود اصلی گوینده را در بر دارد، پایه نامیده می شود، و جمله دیگر که توضیحی درباره پایه می دهد و یا آن را کامل می کند، پیرو آن است».

باید دقت کنیم که جمله پایه، از نظر دستوری و ساختمانی پایه است، نه از نظر معنایی؛ زیرا در بسیاری از موارد منظور اصلی گوینده در جمله پیرو است، نه در جمله پایه؛ مانند «من به بازار رفتم که خرید کنم» مقصود اصلی گوینده در جمله پیش گفته «خرید کنم» است و در جمله های شرطی، علتی و مقصودی نیز همین طور است.^{۲۲}

در ص ۱۴۸ مؤلف می نویسد: «هرگاه کلمه «یعنی» بین دو جمله درآید، و جمله بعد، جمله قبلی را توضیح دهد و «یعنی»

معادل «به این معنی که» باشد، پیوند وابستگی به شمار می آید؛ نگاهی تند به من کرد؛ یعنی سخت از تو عصبانی هستم.

ولی هرگاه کلمه یا گروهی از کلمات را به دنبال کلمه یا گروهی از کلمات بیاورد تا آن را معنی کند، مجموع «یعنی» و کلمات بعد از آن یک جمله پیرو به حساب می آید:

او مردی عارف، یعنی خداشناس بود ← او مردی عارف که خداشناس باشد، بود».

مورد دوم گفته مؤلف که مجموع «یعنی» و کلمه بعدی را پیرو گرفته و در اصل به گشتار جمله توجه کرده است، به نظر نادرست می آید. بهتر است «یعنی» را در این گونه جملات نوعی پیوند همپایگی بگیریم که دو کلمه یا گروهی از کلمات را همسان و هم نقش کرده است. دکتر فرشیدورد «یعنی» را در این گونه موارد حرف ربط تفسیر، نامیده اند.^{۲۳}

در ص ۱۵۷ می خوانیم: «جمله پیرو موصولی^{۲۴}، گشتارپذیر به اسم یا صفتی هستند که عهده دار یکی از نقش ها نسبت به کلمه ای از جمله پایه است، کلمه ای که معمولاً بی فاصله یا با فاصله «ی» پیش از آن آمده است». سپس در ادامه بحث، مؤلف برای انواع گشتارهای صفتی، مضاف الیهی، بدلی و متمم اسمی، مثال هایی ذکر می کنند.

به نظر نگارنده، بهتر بود ابتدا اشاره می کردند که پیرو موصولی دو نوع است: پیرو موصولی اسمی و پیرو موصولی وصفی. سپس پیرو موصولی اسمی را به سه نوع تقسیم می کردند:

۱. پیرو موصولی مضاف الیهی: هنگامی که بیاید همه شاد می شویم ← موقع آمدن او ...

۲. پیرو موصولی بدلی: هنر که به جان و دل آرامش می بخشد، فقط برای سرگرمی نیست ← هنر، آرامش بخش دل و جان ...

۳. پیرو موصولی تفسیری: صحرا که بیابان است، برای زندگی مناسب نیست ← صحرا یعنی بیابان ...

باید توجه داشت که پیروهای بدلی با «ی» موصولی نمی آیند و این «ی» خاص پیروهای وصفی و مضاف الیهی است.

در ضمن مؤلف به پیروهای توضیحی تفسیری اشاره ای

۲۱. گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی، مقدمه، ص ۲۷ به بعد.

۲۲. همان، ص ۲۶.

۲۳. ر. ک: دکتر فرشیدورد، جمله و تحول آن در زبان فارسی، ص ۱۰۷ و ۳۵۱.

۲۴. دکتر فرشیدورد این گونه پیروها را پیرو توصیفی یا پیرو صله نامیده اند. ر. ک: جمله و تحول آن در زبان فارسی، ص ۳۴۳ و ۳۴۸.

نکرده اند. ۲۵ مانند جمله:

صحرا که بیابان است، برای زندگی مناسب نیست ← صحرا یعنی بیابان برای زندگی مناسب نیست. همچنین در ص ۱۵۸ از پیرو موصولی دیگری با عنوان «متمم اسم» نام می‌برند و آن را با مثال‌های زیر همراه می‌سازند:

انتقادی که از او شد، او را آگاه کرد ← انتقاد از او، او را آگاه کرد.

صحبتی که با او داشتیم، سودمند بود ← صحبت داشتن با او سودمند بود.

باید توجه داشت که «جمله پیرو» در مثال‌های فوق، قابل تأویل به صفت یا گروه وصفی است، نه متمم. پس: انتقاد شده از او، او را آگاه کرد. یا صحبت داشته شده با او، سودمند بود.

تکرار برخی مفاهیم

در اثنای مطالعه کتاب متوجه شدم که برخی مطالب، بیش از حد تکرار شده‌اند؛ در حالی که با ارجاع به آنها می‌توانستند از تکرار پرهیزند. برای نمونه مؤلف در سه جای کتاب، تقریباً تعریف واحدی از جمله آورده‌اند. ۲۶

شاید دلیل این همه تعریف کم و بیش یکسان آن است که نمی‌شود یک تعریف جامع و مانع از «جمله» و «مفاهیم دستوری» به دست داد. به همین گونه است، در بخش دیگری از کتاب درباره فرق «مفعول با واسطه با متمم». ۲۷

به راستی اگر از تکرار برخی مطالب بکاهیم و با رعایت مساوات کلام از اطناب پرهیزیم، آنگاه به نظر می‌رسد با انسجام بیشتر و ملامت کمتر، می‌توان آن را به خوانندگان عرضه کرد.

ویرایش برخی عبارات‌ها

برخی جمله‌ها از نظر ساختار نحوی نیاز به ویرایش دارند؛ از جمله در ص ۱۲ آمده است:

«شناسه فعلی که برای این کلمات می‌آید، گاهی جمع است: ملت می‌گویند (یا می‌گوید)».

با توجه به مثال، درست تر آن است که بنویسیم: «شناسه فعلی که برای این کلمات می‌آید، می‌تواند هم به صورت مفرد و هم جمع باشد».

یا در ص ۱۶ می‌خوانیم: «بسیاری از جمع‌های عربی نیز در فارسی مفرد به حساب آمده‌اند و از نو جمع بسته شده‌اند». بهتر است بنویسیم:

«بسیاری از جمع‌های مکسر عربی نیز در فارسی مفرد به

حساب آمده‌اند...».

در ص ۲۵ مؤلف تعداد حروف اضافه را «چهارده کلمه» گفته و نی «هجده کلمه» ذکر کرده‌اند.

در ص ۳۰ نمودار «من با اتومبیل رفتم» درست نیست. در ص ۳۶ در تعریف «مسند» آمده است: «مسند کلمه یا گروهی از کلمات است که ... و یا اسمی یا چیزی را بر او نسبت می‌دهد».

درست آن است که بنویسیم: «اسمی یا چیزی را به آن نسبت می‌دهد».

در ص ۹۵ نوشته‌اند: «فعل‌های زبان فارسی را از لحاظ تأثیری که در ساختار جمله و گرفتن بخش‌های اجباری می‌گذارند، می‌توان هفت گونه دانست».

ارجح آن بود که می‌نوشتند: «فعل‌های زبان فارسی را از لحاظ گرفتن بخش‌های اجباری و تأثیری که در ساختار جمله می‌گذارند، می‌توان هفت گونه دانست».

در ص ۱۰۵ در بحث از فعل مرکب می‌خوانیم «فعل مرکب به فعلی گفته می‌شود که از یک فعل کمکی با یک اسم عام با صفت ساخته می‌شوند».

با توجه به مطابقت نهاد با فعل در زبان فارسی باید می‌نوشتند: «ساخته می‌شود».

در ص ۱۲۰ آمده است: «... امروزه به جای به کار بردن این گونه‌ها، از کلمه‌های می‌شود، بشود و می‌شده استفاده می‌شود».

برای پرهیز از اشتباه در قرائت بهتر بود، می‌نوشتند: «... امروزه به جای به کار بردن این گونه‌ها، می‌توان از کلمه‌های می‌شود، بشود و می‌شده استفاده کرد».

همچنین در ص ۷ کتاب سطر هشتم، به جای «گروه‌های اسمی»، «گروه‌های» درج شده است. یا در ص ۲۷، یک سطر منته به آخر، میان حرف اضافه گروهی «از طریق از حیث» باید گذاشت. در ص ۳۱، با توجه به مثال‌هایی که ذکر کرده‌اند به جای واژه «متمم» باید کلمه «تمیز» را به کار می‌بردند.

و در سطر چهارم، ص ۱۴۸، ویرگول اضافه است؛ باید آن را حذف کرد: «ساده، مرکب، هم‌پشت و گروهی».

○

۲۵. ر. ک: جمله و تحول آن در زبان فارسی، ص ۳۵۱.

۲۶. غلامرضا ارزنگ، دستور زبان فارسی، ص ۱، ۳۰ و ۴۲.

۲۷. همان، ص ۲۷، ۲۸، ۵۸ و ۵۹.